



پیشرفت‌های دانشکده طب سنتی نشان دهنده رویکرد علمی حاکم بر آن است

رییس دانشکده طب سنتی انتشار بیش از ۱۵۳ مقاله در Scopus، ۴۹ عنوان کتاب و تصویب ۵۴ طرح پژوهشی را بخشی از فعالیت‌های علمی دانشکده طب سنتی برشمرد و تصریح کرد به‌زودی شاهد اتفاقات ارزشمندی در این حوزه خواهیم بود.

دکتر رضایی زاده به تشریح وضعیت و روند علمی و پژوهشی دانشکده طب سنتی از بدو تأسیس تاکنون پرداخت و گفت: بر اساس منبع Scopus تعداد ۱۵۳ مقاله از دانشکده طب سنتی در مجلات معتبر منتشر شده است که از این تعداد، ۲۲ مورد Randomized Clinical Review، ۲۶ مورد Experimental Studies، سی‌وهفت مورد Articles، بیست‌ونهم مورد Letters to Editor، بیست‌وسه مورد Comparative Researches، سیزده مورد Historical و ۳ مورد Case Reports بوده است.

وی با اشاره به انتشار مجله انگلیسی‌زبان Traditional and Integrative Medicine Journal افزود: این مجله به‌صورت کاملاً منظم تاکنون ۴ شماره آن منتشر شده و حاوی مقالات متنوع و ارزشمند علمی است که در مسیر نمایه شدن معتبر بین‌المللی قرار گرفته است.

دکتر رضایی زاده تعداد طرح‌های پژوهشی مصوب دانشکده طب سنتی را بیش از ۵۴ عنوان برشمرد و افزود: تاکنون بیش از ۴۹ عنوان کتاب با نشان دانشکده و مجموعاً بیش از ۸۰ عنوان کتاب توسط اعضای هیئت علمی دانشکده منتشر شده است.

وی یادآور شد، البته مقالات بسیار متعددی در چند ماه اخیر در مجلات معتبر ثبت و پذیرش شده‌اند که چون هنوز منتشر نشده‌اند در این

فهرست قرار نگرفته‌اند.

رییس دانشکده طب سنتی با اشاره به بهبود قابل توجه آمار مقایسه‌ای گزارش علم‌سنجی دانشکده در سال‌های ۹۳ و ۹۴ گفت: این مقایسه نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی دقیق و مؤثری صورت گرفته که امیدواریم در گزارش ۹۵ و همچنین ۹۶ این روند صعودی به شکل چشمگیرتری بروز یابد.

دکتر رضایی زاده تصریح کرد: با خیز بلند گروه تاریخ پزشکی و همچنین فعال کردن انجمن دانشجویی طب و داروسازی سنتی در مرکز پژوهش‌های علمی دانشجویان و جذب حدود ۵۰ دانشجوی پزشکی و داروسازی و... به‌زودی شاهد اتفاقات بسیار ارزشمندی خواهیم بود. وی دانشکده طب سنتی را یک دانشکده نوپا دانست که از سال ۱۳۸۶ تشکیل شده است افزود: اولین دانش‌آموختگان دانشکده طب سنتی از سال ۹۲-۹۱ فارغ‌التحصیل شده‌اند و از سال ۱۳۹۲ به بعد به شکلی کاملاً تدریجی با جذب اعضای هیئت علمی اولیه، تعداد هیئت علمی آن به ۱۵ نفر در سال ۱۳۹۵ رسیده است که همگی جوان و استادیار هستند.



گفت‌وگو با برگزیده فصل نخست جشنواره مجازی عملکردهای نوآورانه

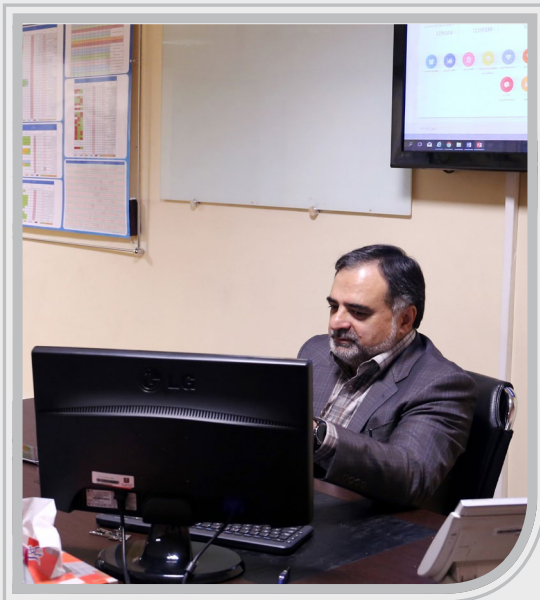
امین مختاری مسئول سامانه مجازی پذیرش بیماران نیازمند به خدمات PET/CT، بیمارستان شریعتی اعلام کرد تاکنون ۱۲۰۰ بیمار داخلی و ۵۰ بیمار خارجی از طریق این سامانه پذیرش شدند.

در پی برگزیده شدن طرح تسریع در امور پذیرش بیماران نیازمند به

بار به این مرکز مراجعه کنند ولی با راهاندازی این سامانه می‌دانند که حداکثر به مدت دو روز در ایران خواهند بود.

برگزیده فصل نخست جشنواره نوآوری، با اشاره به یکی دیگر از ویژگی‌های این طرح گفت: با کاهش مراجعه حضوری بیماران کارکنان می‌توانند رسیدگی بهتری به متقاضیان دیگر داشته باشند و حقوق بیماران حضوری نیز باکیفیت بهتری رعایت می‌شود.

وی در جمع‌بندی سخنان خود به ارزیابی جشنواره مجازی عملکردهای نوآورانه پرداخت و گفت: اینکه یک نفر مانند دکتر ترابی در روزمرگی‌های کاری به افراد می‌گوید به دنبال خلق ایده‌های جدید و نوآوری باشید تا شرایط را بهتر کنید بسیار قابل ستایش است البته من برای شرکت در جشنواره این طرح را ارائه نکردم و صرفاً هدفم رعایت حقوق بیماران بود.



اجرای سامانه سبب آغاز فصل نوینی در ارائه خدمات سلامت الکترونیک است

معاون بهداشت دانشگاه علوم پزشکی تهران با اشاره به تقدیر دکتر سیاری از معاونت بهداشت این دانشگاه، راهاندازی کامل و موفق سامانه یکپارچه بهداشت (سیب) را دلیل این تقدیر دانست.

به دنبال پیشرفت موفقیت‌آمیز دانشگاه علوم پزشکی تهران در اجرای سامانه سیب، دکتر سیاری معاون بهداشت وزارت بهداشت از دکتر شریعتی معاون بهداشت دانشگاه تقدیر به عمل آورد. به همین مناسبت و برای اطلاع از روند اجرایی سازی این سامانه به سراغ دکتر شریعتی رفتیم تا چندوچون این موفقیت را از زبان او جویا شویم.

خدمات PET/CT بیمارستان شریعتی در فصل نخست جشنواره مجازی عملکردهای نوآورانه، مختاری مسئول این طرح به بیان چگونگی راهاندازی این سامانه پرداخت و گفت: پت اسکن بیمارستان شریعتی از فروردین سال ۹۳ راهاندازی شد و چون تنها مرکز دولتی ارائه‌دهنده این خدمت در کشور است بیماران بسیاری از سراسر کشور به آن مراجعه می‌کنند. وی با اشاره به فرآیند انجام پت اسکن گفت: ابتدا بیماران باید مدارک خود را حضوری می‌آوردند تا پزشکان امکان انجام پت اسکن را بررسی کنند و پس از تأیید دوباره یک ماه بعد برای انجام آن مراجعه می‌کردند و در نهایت جواب اسکن نیز حضوری در اختیارشان قرار می‌گرفت به این ترتیب یک بیمار سرطانی با همراهان خود حدود ۶ سفر بین شهری داشت.

مختاری هدف از اجرای این طرح را ایجاد فضای آرام و مطمئن برای بیماران و آسان‌تر شدن فرآیند پذیرش دانست و افزود: بارها شاهد بیمارانی بودم که در فصل‌های گرم و سرد سال برای استفاده از این خدمت مجبور بودند در فضای سبز مقابل بیمارستان چادر بزنند و این رفت‌وآمدها علاوه بر هزینه بسیاری که بر دوش آنان و شرایط نامناسبی که برای مراقبت از بیماران سرطانی ایجاد می‌کرد موجب معطلی و صرف وقت زیاد آنان هم می‌شد از این رو به ذهنم رسید که این پروسه را به نوعی حذف کنم.

وی افزود: در نتیجه سایتی راهاندازی کردم که بیماران می‌توانند اسناد و مدارک پزشکی خود را از طریق آن ارسال کنند و پس از تأیید اندیکاسیون انجام پت اسکن توسط اساتید به آنان نوبت داده می‌شود. تا در همان روز، مراجعه کنند و سپس نتیجه برایشان ارسال می‌شود. مسئول طرح نوآورانه، با اشاره به مسائلی که در اجرای این طرح وجود داشت افزود: طبیعی است شروع هر کاری با مخالفت‌هایی همراه است برای راهاندازی این سامانه نیز با کمک دکتر امامی و دکتر افتخاری فرمی را طراحی کردم که با توجه به آن و اسنادی که همراه آن ارسال می‌شود پزشکان بتوانند تشخیص‌های لازم را بدهند. این فرم را با هماهنگی رییس بخش در سایت مرکز قرار دادم.

وی با اشاره به پذیرش اینترنتی هزار و ۲۰ بیمار تاکنون افزود: هر چند این طرح بدون هیچ‌گونه هزینه‌ای عملی شد ولی فواید زیادی از جمله کاهش حداقل ۶ هزار سفر بین استانی را داشت و بیماران می‌توانند در محیط آرام خانه و بدون دغدغه‌های دیگر مانند صرف هزینه، ایستادن در صف‌های طولانی نوبت و... پذیرش شوند.

مختاری اجرای این طرح را در توسعه توریسم درمانی مؤثر دانست و افزود: حدود ۵۵ بیمار خارجی از کشور عراق پذیرش شدند پیش از این بیماران عراقی به سوریه و ترکیه می‌رفتند چون نمی‌توانستند چندین



با توجه به راهاندازی سامانه یکپارچه بهداشت (سیب) در سراسر کشور، بفرمایید راهاندازی این سامانه چگونه و از کجا شروع شد؟

پرونده الکترونیک سلامت یکی از مصوبات قانون برنامه پنجم توسعه است که باید اجرایی می‌شد و خوشبختانه این اتفاق در حال رخ دادن است. ۲۳ مهر ۹۴ در پی تماس تلفنی دکتر سیاری جهت ارزیابی پرونده الکترونیک سلامت در دانشگاه علوم پزشکی تهران، آغاز به کار این سامانه در این دانشگاه کلید خورد.

بدین ترتیب، ارزیابی فنی از نظر IT در وزارت بهداشت و از نظر محتوایی و کارکردی در معاونت بهداشت شروع شد. با جلسات متعددی که با شرکت مرتبط برگزار شد، تمامی کارشناسان ستادی وزارت بهداشت و شبکه‌ها و همچنین کاربران سامانه در روزها و ساعات مختلف درگیر شدند تا جزء به جزء سامانه مورد ارزیابی قرار گیرد؛ بنابراین، بازخوردهای اصلاحی زیادی به شرکت طراح رسید و پس از اینکه نرم‌افزار به یک حداقل قابل قبول دست یافت، در یکی از مراکز اسلامشهر پایلوت شد. حتی نظام ارجاع در این سامانه بررسی شد و توسط دکتر سیاری و آقاجانی مورد بازدید قرار گرفت. بعد از آن، در شبکه‌های تحت پوشش دانشگاه راهاندازی شد و در نهایت با نامه وزیر بهداشت، با تأکید بر اینکه این سامانه در دانشگاه تهران مورد ارزیابی قرار گرفته است، تمام دانشگاه‌ها ملزم به راهاندازی این سامانه شدند تا استفاده از فرم‌های کاغذی متوقف شود. البته دانشگاه علوم پزشکی تهران این کار را پیش‌تر آغاز کرده بود و الان قسمت اعظمی از جمعیت کشور، پرونده الکترونیک سلامت دارند.

اجرای سامانه سیب چه تأثیراتی در بهبود خدمات‌رسانی به مردم داشته است؟

اولین تأثیر این سامانه این بود که موجب انجام کامل مراقبت‌ها شد. سامانه سیب از نوع CDSS (Clinical Decision Support Systems) یا سیستم‌های تصمیم‌پاراکلینیکی است. قبل از ایجاد این سیستم، ارائه‌دهندگان خدمت مجبور به انجام فرآیند از روی کاغذ بودند؛ بنابراین ممکن بود برخی سؤالات مهم مطرح نشود، یا برخی از معاینات به دلایل مختلف انجام نشود و یا اینکه اطلاعات وارد نشود؛ اما این سیستم به گونه‌ای طراحی شده که اجازه نمی‌دهد در صورت جا افتادن حتی یک سؤال شما وارد مرحله بعدی شوید.

دومین تأثیر این سامانه این است که وقتی فردی ثبت‌نام می‌شود، اطلاعاتش از سازمان ثبت‌احوال فراخوانده می‌شود و بر اساس سن و جنس مراقبت لازم از طریق سامانه فراخوان می‌شود؛ بنابراین، سیستم به صورت هوشمندانه انتخاب می‌کند که چه مراقبتی باید انجام شود.

سومین تأثیر مثبت آن است که اطلاعات وارد شده در سیستم توسط مکانیسم‌های مختلفی قابل راستی‌آزمایی است و از طریق ۵ سیستم نظارتی، صحت اطلاعات موجود در سامانه چک می‌شود. این کار باعث می‌شود خدمات با دقت و صحت وارد شود، چراکه ما چیزی را می‌توانیم مدیریت کنیم که اندازه‌گیری کرده باشیم.

چهارمین تأثیر این است که امکان پیگیری مراقبت‌ها از طریق سامانه وجود دارد و نظام ارجاع در این سامانه به درستی صورت می‌گیرد. الان با کلینیک خانواده بیمارستان ضیائی‌ان نظام برخط ارجاع داریم. پنجمین تأثیر مربوط به شناسایی بیماری‌ها در هنگام شیوع و شناسایی اپیدمی‌ها است و در نهایت این سامانه کمک می‌کند تا امکان پرداخت مبتنی بر عملکرد داشته باشیم.

این اتفاقات عملی نمی‌شد مگر اینکه پوشش شبکه بهداشت را در منطقه تحت پوشش دانشگاه کامل کنیم و این کار را با کمک بیش از ۱۵۰ پیمانکار با راهاندازی بیش از ۲۰۰ پایگاه و پوشش ۱۰۰ درصدی حوزه بهداشت انجام دادیم.

در ارتباط با این سامانه با چه چالش‌هایی روبرو بودید یا هستید؟

مشکل دسترسی به شبکه را داشتیم که با همکاری دانشگاه و مدیران شبکه این مشکل حل شد. در مسیر راهاندازی با چالش‌های متعددی مواجه بودیم که با کمک همکاران رفع شد.

در اجلاس معاونین بهداشتی سراسر کشور که در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر برگزار شد، دکتر سیاری در ارتباط با اجرای سامانه سیب از شما تقدیر کرد. دلیل این تقدیر را در چه می‌دانید؟

عملکرد خوب دانشگاه علوم پزشکی تهران در اجرای سامانه سیب موجب این تقدیر شد. از آنجایی که دانشگاه این سامانه را به صورت کامل راهاندازی کرد و بیشترین نسبت مراکز فعال در کل کشور مربوط به این دانشگاه است و با توجه به این که حدود ۹۹ درصد از واحدهای تحت پوشش دانشگاه فعال هستند و در بین دانشگاه‌های علوم پزشکی کلان‌شهرها، دانشگاه علوم پزشکی تهران بیشترین نسبت ارائه خدمت را دارد، این تقدیر به عمل آمد.

و اما سخن پایانی؟

به دلیل گستردگی کشور و پیچیدگی خدمات، همیشه نیازمند سیستم اطلاعات دقیق هستیم. به نظر می‌رسد که سیب در این زمینه آغازگر فصل نوینی است و می‌تواند این مشکل را حل کند. سامانه سیب آغازی



خوانسار هستم. ۴ برادر و ۴ خواهر هستیم و من فرزند ششم خانواده هستم. در سال ۱۳۷۸ ازدواج کردم و دارای ۲ فرزند پسر هستم. هم‌اکنون کارشناس مسئول بهداشت حرفه‌ای و مسئول امور ایثارگران و کانون بسیج مرکز بهداشت جنوب تهران هستم.

انگیزه شما از رفتن به جبهه چه بود؟

زمانی که انقلاب شد، در دوره کودکی و نوجوانی به سر می‌بردم. تقریباً ۱۱ ساله بودم که جنگ شروع شد. از همان ابتدا عضو بسیج بودم و دوره‌های آموزشی محلی را گذرانده بودم. داوطلب اعزام به جنگ شدم اما چون سنم کم بود با اعزام موافقت نمی‌شد. دلیل اشتیاقم برای رفتن به جبهه این بود که بحث دفاع برای ما یک فریضه واجب به شمار می‌رفت.

پدرم فردی مذهبی، مسجیدی و مؤذن بود و من از همان کودکی با اسلام و قرآن انس گرفتم. وقتی موقع اعزام شد، به دلیل اینکه حدود ۵ سال بود پدرم فوت شده بودند و من عملاً مرد خانه بودم، مادرم با رفتنم مخالفت کرد. من مرتب این خواسته را مطرح می‌کردم و از ایشان می‌خواستم که به من اجازه دهد تا به جبهه بروم. بالاخره مادرم را راضی کردم و اولین بار در بهمن‌ماه ۱۳۶۴ در سن ۱۷ سالگی اعزام شدم.

نحوه رفتن و حضورتان در جبهه به چه صورت بود؟

بهمن ۱۳۶۴ به پادگان آموزشی نجف‌آباد اعزام شدیم و در آنجا ۴۵ روز آموزش فشرده دیدیم. ما اولین گروهی بودیم که آموزش‌های تخصصی مختلف را در یک دوره دیدیم. با آربی جی ۷ به میدان تیر رفتیم و تمرین کردیم، آن سال تقریباً اوج جنگ بود و چگونگی استفاده از تیربارهای دوشکای غنیمت گرفته‌شده از دشمن نیز در میدان تیر آموزش داده می‌شد، همین‌طور خمپاره ۶۰. بعد از آن ۴۵ روزه خانه بازگشتم. شرایط خانه و غیبت من مشکلات زیادی را به وجود آورده بود، اما بار دیگر اصرارهای من باعث شد تا در دوران دوم دبیرستان و بهمن ۱۳۶۵ مجدداً به جبهه اعزام شوم.

این بار به شلمچه رفتم. از سپاه شهرستان به پادگان ۱۵ خرداد لشکر امام حسین و بعد به اهواز و به اردوگاه شهید عرب اعزام شدیم. در آنجا نیروها را تقسیم می‌کردند و ما به گردان بهداری رزمی رفتیم (در آن دوره ۴۵ روزه آموزشی، آموزش‌های امدادی را هم دیدیم) و برای عملیات تکمیلی کربلای ۵ آماده شدیم. عراقی‌ها بعد از عملیات کربلای ۵ همچنان مقاومت کرده بودند. روز چهارم اسفند سال ۱۳۶۵، وارد عمل شدیم. خاطریم هست در همان روز حاج حسین خرازی

برای خدمات سلامت الکترونیک گسترده در کشور است که با همت دانشگاه این کار فراگیر شد.

تردید ندارم که با وجود افراد صاحب‌توان، تخصص و تجربه در حوزه سلامت و IT در آینده سامانه سیب بیش از این گسترش خواهد یافت. در پایان تأکید می‌کنم ما در دانشگاه علوم پزشکی تهران به‌ویژه حوزه معاونت بهداشت، اگر هر موفقیتی داشته باشیم، از جمله در زمینه تکمیل شبکه، ارتقای کیفیت و کمیت خدمات، گسترش پرونده الکترونیک سلامت و دستاوردهای مختلف دیگر، همه و همه نتیجه زحمات تک‌تک همکارانمان در ستاد معاونت، ستاد شبکه‌ها و به‌ویژه واحدهای محیطی، پزشکان و سایر کارکنان است. هیچ‌کدام از این‌ها مقدور نبود مگر با حمایت دقیق و کامل رییس دانشگاه و همکاران ستاد دانشگاه که از معاونت بهداشت به عمل آوردند و در نهایت منجر به این نتایج شد.



گفت‌وگو با مهندس میر اسماعیلی ایثارگران دفاع مقدس

دفتر امور ایثارگران دانشگاه در ادامه گفتگو با ایثارگران، با مهندس میر اسماعیلی کارشناس مسئول بهداشت حرفه‌ای مرکز بهداشت جنوب تهران گفت‌وگو کرد.

لطفاً خودتان را معرفی فرمایید.

سید عبدالله میر اسماعیلی فرزند مهدی متولد سال ۱۳۴۸ در شهرستان



فرمانده عملیات شهید شده بود. ایشان را می‌شناختم ولی حضوری ندیده بودم. او سوار وانت توپوتایی بود. آن قدر ساده و بی‌آلایش بود که اصلاً فکر نمی‌کردم فرمانده لشکرمان باشد. سه روز قبل از عملیات و شهادتش در موقعیت مهدی (عج) شلمچه او را دیدم.

به‌عنوان امدادگر رزمی در قالب دسته‌ای از گردان بهداری رزمی از اردوگاه غرب به منطقه عملیاتی تکمیلی کربلای ۵ اعزام شدم. گردان شروع به حرکت کرده بود و کار ما درمان مجروحین در صحنه عملیات بود، یعنی آن‌ها را به‌صورت سرپایی درمان و به عقب اعزام می‌کردیم. عملیات ساعت ۸ شب شروع می‌شد و قبل از ساعت ۸ شب، در اورژانس خط تحت عنوان اورژانس ابوالفضل بودیم.

نکته‌ای که بسیار جالب این بود که انگار افرادی که قرار است شهید شوند، انتخاب شده بودند و به‌اصطلاح نوربالا می‌زدند. یکی از شهدا به نام جواد فتاحی، تنها ۲۰ دقیقه مانده به شروع عملیات، گفت که بیایید و وقت را غنیمت بشماریم. ممکن است هیچ‌کدام ما دیگر فردا زنده نباشیم و در محضر خدا باشیم. بیایید حمد و سوره نمازمان را بخوانیم و اگر اشکالی دارد رفع کنیم. اتفاقات مانند فیلم بود. شهدا نورانی‌تر بودند و مرگ را به بازی گرفته بودند. آری، جواد فردای آن روز دیگر در بین ما نبود یا ناصر توکلی، منصور امینی و مرادی که از هم‌محلی‌هایم بودند. به منصور می‌گفتم نوربالا می‌زنی. حمید توحیدی هم بود که قبل از عملیات، من ایشان را ندیدم ولی دوستان وصف حالش را می‌کردند. گفتند ناصر و حمید در اثر ترکش در کانال به شهادت رسیدند. منصور هم بر اثر اصابت تیر شهید شد.

همه این عزیزانی که شهید شدند عارف بودند و با آگاهی به جبهه آمده بودند. جواد تنها ۱۶ سال داشت ولی می‌دانست از زندگی چه می‌خواهد. به شب عملیات بازگردیم، قبل از شکسته شدن خط، وقتی منور زده می‌شد و شلیک هم می‌شد، همه روی زمین می‌خوابیدند و با دست پای نفر جلو را برای حرکت لمس می‌کردیم. ما بلافاصله حرکت می‌کردیم. وقتی خمپاره زده می‌شد، تعدادی از دوستان را از دست می‌دادیم، من و ۳ نفر دیگر از دسته جدا مانده بودیم و من آخر دسته بودم. خمپاره وسط دسته خورده بود و تعدادی مجروح و شهید شدند. نفر جلویی من شهید شده بود. بین دسته فاصله افتاده بود و من چون تازه به آن‌ها ملحق شده بودم و اولین بار اعزامم بود، افراد خاص و کمی را می‌شناختم. بعد از مدتی مسئول محور بهداری را پیدا کردم و گفتم «من از سازمان و دسته و فرماندهام جدا افتادم.» گفت «اتفاقاً من هم نیرو می‌خواهم.» به‌اتفاق به سمت اورژانس خط رفتیم. اصولاً نیروی عمل‌کننده بعد از عملیات، به‌اتفاق سایر نیروهای باقیمانده به موقعیت

بازسازی بازمی‌گشت ولی به‌این ترتیب من به اورژانس رفتم. در آنجا دو کار انجام می‌شد. یا باید سریع کارهای اولیه به انجام می‌رسید و با آمبولانس مجروحین را به اولین بیمارستان پشت خط اعزام می‌کردند و یا اینکه مجروحینی را که تا اورژانس و یا در اورژانس به فیض شهادت رسیده بودند، جدا و به ستاد معراج شهدا اعزام می‌کردند. این بار من هم به‌عنوان امدادگر همراه با آمبولانسی که حامل مجروحین بود و با چراغ خاموش به بیمارستان خرمشهر رفتم، تقریباً دم دمای صبح بود که آمبولانس ما را زدند.

دقیقاً ۵ اسفند سال ۱۳۶۵، زمانی که در مسیر بیمارستان علی ابن ابیطالب بودیم، انفجاری کنار آمبولانس ما رخ داد و ما عملاً به سمت آسمان پرتاب شدیم. وقتی از خط اورژانس می‌آمدیم، داخل آمبولانس مجروحی بود که یک دست و یک پایش قطع شده بود و می‌گفت که برای شهادت آمادگی ندارد. خانواده‌اش منتظرند، شرایط بسیار بدی داشت و از طریق لوله نفس می‌کشید، ولی جالب اینجا بود باینکه آمبولانس را زدند هنوز هم ایشان زنده بود. الان هم زنده است. از حال خودم بگویم، گویا شرایط انفجار طوری بوده که درب عقب باز شده و من و مجروحین به سمت بیرون پرتاب شده بودیم. آمبولانس با سر روی زمین فرود آمده بود و راننده آمبولانس در آن حالت گرفتار شده بود. من هم زمین خورده بودم و به مدت کوتاهی بی‌هوش بودم. وقتی به هوش آمدم، اول فکر کردم شهید شدم. مخصوصاً وقتی در آن فضا منور زده می‌شد و همه‌جا را روشن می‌کرد.

بعد از دقایقی فهمیدم که اینجا بهشت نیست و من شهید نشده‌ام. احساس کردم که صدای خمپاره را می‌شنوم، خیلی خسته بودم و عرق سرد کرده بودم. نمی‌دانستم چه اتفاقی برایم افتاده است. احساس می‌کردم که سرم می‌سوزد. یاد آمبولانس افتادم. وقتی منور زدند و فضا روشن شد، دیدم که عملاً آمبولانس چپ شده. رفتم راننده آمبولانس را نجات دادم و بعد از آن به سراغ سایر مجروح‌ها رفتیم. ما ۷ نفر داخل آمبولانس بودیم و برای هیچ‌کس اتفاق خاصی نیفتاده بود. رفتم تا به سر جاده رسیدم. یک وانت را نگه داشتیم و همه سوار وانت شدیم. در پشت وانت لحظاتی خوابم برد. وقتی به نزدیک بیمارستان رسیدیم، دیدم افرادی از سمت بیمارستان برای کمک می‌آیند. چشم‌هایم خوب نمی‌دید. وقتی من را گرفتند، گفتم «برای چه من را می‌برید؟ من امدادگرم. به مجروحان کمک کنید» در همین لحظات بود که بعد از بستری اجباری، از هوش رفتم و غروب آن روز به هوش آمدم. گویا ترکش به جمجمه من اصابت کرده بود و آن چیزی که فکر می‌کردم عرق سرد است خون بوده که روی صورتم جاری بود و تمام بدن من



بود. برادر من سید تقی میر اسماعیلی در فروردین ۱۳۶۷ اسیر و در شهریور سال ۱۳۶۹ آزاد شد.

آیا در زمان جنگ به بعد از جنگ فکر می‌کردید؟

اصلاً فکر نمی‌کردیم که جنگ تمام شود. به یاد دارم همیشه می‌گفتم ان‌شاءالله این جمع بین‌الحرمین باشد (ظاهراً چنین چیزی تقریباً محال بود) و همه صلوات می‌فرستادند. از لحاظ دنیایی و مادی که اصلاً امید پیروزی نداشتیم. تمام کفر، استعمار و استکبار با ایادی خود دست‌به‌دست هم داده بودند که ما را از بین ببرند، ولی اگر نیروی خدا باشد هر کاری امکان‌پذیر است.

خاطره‌ای از آن دوران برای ما بگوئید.

زمانی که مجروح شدم، یکی از هم‌محل‌های هم‌رزم، برای خانواده‌اش در نامه می‌نویسد که «اگر سید عبدالله زودتر آمد نگران نباشید. من سالم و او چون مجروح شده است، برگشته است.» او این نامه را به دست بچه‌هایی که به مرخصی می‌رفتند می‌دهد و بچه‌ها این نامه را یادشان می‌رود که به پدرش برسانند. زمانی که من در شهر بودم و مجروح شده بودم، نامه نمی‌رسد. وقتی به جبهه برمی‌گردم، هم‌زمان بچه‌ها در حال بازگشت به جبهه، به یادنامه می‌افتند و از اهواز پست می‌کنند. زمانی نامه به دست پدر دوستم می‌رسد که من در جبهه هستم و در آن نوشته‌شده که من مجروحم. از طرفی چون من در آن زمان در شهرمان نبودم، شایعه می‌شود که به من ترکش خورده و مفقودالآثر شده‌ام. زمانی که به شهر برگشتم، قبل از نماز صبح بود. وقتی در خانه را زدم، مادرم در را باز کرد. چنددقیقه‌ای به من دست می‌زد که ببیند من واقعی هستم یا نه!

چند روز اول در محل می‌دیدم که همه مرا طور خاصی نگاه می‌کنند و همه به من می‌گویند «تو سید عبدالله هستی، سالمی!» یا می‌گفتند «تو زنده‌ای؟» تعجب کرده بودم، آنجا بود که فهمیدم چرا مردم این رفتار را نشان می‌دهند.

سخن پایانی؟

ملت ایران ملتی است قوی، به شرطی که با بکار بستن فرامین مقام معظم رهبری (فرماندهی کل قوا) راه نفوذ بیگانگان را ببندد و با حفظ وحدت کلمه و پیروی از خط رهبری و ولایت، این قوت و اقتدار تا زمان ظهور یگانه منجی عالم بشریت استمرار پیدا کند، ان‌شاءالله.

خونی بوده است. در بیمارستان خرمشهر ترکش را از سر من خارج کردند و وقتی به هوش آمدم سرم را پانسمان کرده بودند. بعد از آن، به بیمارستان شهید بقایی اهواز منتقل شدم و ۳ شب در آنجا بودم. وقتی به شهرستان بازگشتم، باینکه می‌دانستم بسیاری از هم‌محل‌های هم‌رزم، شهید شده‌اند ولی به خانواده‌های آن‌ها چیزی نگفتم. تا زمانی که پیکر مطهر شهدا را برگردانند، در آنجا ماندم و در مراسم شهدا شرکت کردم.

پس از آن، مجدداً به جبهه بازگشتم. تقریباً نزدیک عید بود و طبق برنامه قبلی به اردوگاه رفتم. وقتی در جنوب بودیم، دوستان همشهری‌ام که با من اعزام شده بودند، به منطقه فاو رفته بودند. اعلام کردم وقتی نیروها به سمت فاو می‌روند، من را با خود ببرند. بدین ترتیب قبل از سال تحویل به فاو اعزام شدم. ساعت ۷:۱۵ دقیقه صبح سال تحویل می‌شد. این بار نحوه اعزام به این شکل بود که من انفرادی اعزام شده بودم و به این شرط مرا بردند که با نسیان تدارکات بروم و مسیر را نشان دهم. راستش من به مسیر آشنا نبودم، برای همین در راه آقایی به نام مزروعی را سوار کردیم که به کل منطقه آشنا بود و ما را راهنمایی کرد. به مناسبت سال تحویل در خط فاو شیرینی پخش کردیم و بعد از آن به دوستان ملحق شدیم. تقریباً ۲۰ روز در خط پدافندی پشتیبانی بودم و به‌عنوان امدادگر رزمی خدمت می‌کردم.

زمانی که سال تحویل شد، چند گلوله به سمت دشمن پرتاب کردیم اما جالب بود که آن‌ها در همان لحظه به کار ما پاسخی ندادند. ولی به جبران این کار، ساعت ۹ شب حساسی از خجالتان درآمدند و به اصطلاح تیربارانی راه انداختند. آن شب تعداد زیادی مجروح و شهید دادیم. بعد از آن به اردوگاه عرب بازگشتم و تا حدود اواخر فروردین در اردوگاه بودم. به خانه که برگشتم، برای بازگشت مجدد به جبهه لحظه‌شماری می‌کردم که حضور در جبهه و خط مقدم دفاع به دلیل مصادف شدن با مفقودالآثری برادر من و اتمام جنگ میسر نشد.

چون خانواده با رفتن برادر من به جبهه موافقت نمی‌کردند، به مادرم می‌گویند که «احتمالاً ظهر به منزل خواهرم (نزدیک به دبیرستان) می‌روم.» ظاهراً ساعت ۱۰ همان روز اعزام می‌شود (تقریباً ۱۶ سالش بود) شب شد و نیامد. پی‌گیری کردم که کجا است، کسی از رفتنش خبر نداشت و متوجه شدم به جبهه رفته و با گردان الزهرا به فاو رسیده است. در آن موقع فاو به دست عراقی‌ها افتاد و دیگر خبری از برادر من نبود. ۲۰ روز بعد متوجه شدیم که مفقودالآثر شده و سرانجام در سال ۱۳۶۹ با اسرای ایرانی به ایران بازگشت. در این مدت اسیر

